

نسبت علم کلام و اخلاق

محمد محمدرضایی*

چکیده

در این مقاله، نسبت بین علم کلام و اخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ابتدا تعریفی از علم کلام و اخلاق ارائه شده است. علم کلام عبارت است از تبیین، اثبات و دفاع برهانی و عقلی از عقاید دینی و اخلاق عبارت است؛ احکامی که عقل عملی در باب حسن و قبح افعال و بایدها و نبایدهای رفتار آدمی صادر می‌کند. سپس دو دیدگاه در باب نسبت علم کلام و اخلاق مختصراً مورد اشاره قرار گرفته است. ۱. علم کلام مقدم بر اخلاق است. ۲. اخلاق مقدم بر علم کلام است در دیدگاه اول، ابتدا باید خدا و اوصاف او از طریق استدلال‌های عقلانی اثبات شود و سپس اخلاق به نظر آنان عبارت است از آنچه که خدا فرمان دهد، خوب و آنچه از آن نهی کند، بد می‌باشد. در ادامه، اشکالات و پاسخ طرفداران این دیدگاه مطرح شده است. در مورد نگرش دوم، ابتدا دیدگاه کانت، فیلسوف بزرگ آلمانی مطرح و سپس مورد نقد قرار گرفته است. در خاتمه دیدگاه متفکران اسلامی مطرح گردیده و این نکته اثبات شده است که گزاره‌های اخلاقی مقدم بر علم کلام است.

واژگان کلیدی: علم کلام، اخلاق، عقل نظری، خوب، بد، اوامر الاهی، نواهی الاهی، حسن و قبح، استدلال اخلاقی، خدا، استدلال عقلانی.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

مقدمه

این مقال بر آن است تا نسبت بین علم کلام و اخلاق را بررسی کند که آیا علم کلام مقدم بر اخلاق است یا اخلاق و گزاره‌های اخلاقی و عقل عملی مقدم بر علم کلام است. اما قبل از بررسی این مسئله لازم است که تعریفی از علم کلام و اخلاق ارائه دهیم:

علم کلام: علم کلام، علمی است که درباره عقاید اسلامی، یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت، بحث می‌کند، به این نحو که آن‌ها را توضیح می‌دهد و درباره آن‌ها استدلال می‌کند و از آن‌ها دفاع می‌نماید.

آموزه‌ها و تعالیم اسلامی را به سه بخش تقسیم می‌کنند: ۱. عقاید ۲. اخلاق ۳. احکام. ۱. بخش عقاید؛ مسائل و معارفی است که باید آن‌ها را شناخت و بدان‌ها معتقد بود و ایمان آورد مانند مسئله توحید صفات ذات باری تعالی، نبوت عامه و خاصه و برخی مسائل دیگر.

۲. بخش اخلاق؛ مسائل و دستورهایی است درباره چگونگی بودن انسان از نظر صفات روحی و خصلت‌های معنوی است. از قبیل: عدالت، تقوا، شجاعت، عفت، حکمت، استقامت و ...

به تعبیری، اخلاق همان حکمت عملی است که عبارت است از علم به این که افعال بشر (افعال اختیاری او) چگونه و به چه منوال خوب است و باید باشد و به چه منوال بد است و نباید باشد.

۳. بخش احکام؛ یعنی مسائل مربوط به کار و عمل که چه کارهایی و چگونه باید انجام شود، از قبیل نماز، روزه، حج و ... البته بین اخلاق و احکام هم‌پوشانی وجود دارد که فعلاً مجال بحث آن نیست.

علمی که متصدی بخش اول است، علم کلام است. و علمی که عهده‌دار بخش دوم است، علم اخلاق نامیده می‌شود. و علمی که بخش سوم را بر عهده دارد، علم فقه نام گرفته است.

بنابراین، علم کلام، به طور خلاصه عبارت است از: تبیین، اثبات و دفاع برهانی و عقلی از عقاید اسلامی. (مطهری، ۱۳۷۹: ص ۱۵؛ مظفر، ۱۳۸۲: ص ۱۰۱).

اولین مسئله‌ای که در علم کلام بررسی می‌شود، مسأله وجود خدا، صفات و افعال او

است که باید آن‌ها را به‌طور استدلالی مورد بحث و بررسی قرار داد. حوزه این مسائل حوزه عقل نظری است که به واقعیت‌ها و «هست‌ها» توجه دارد. حوزه اخلاق، حوزه عقل عملی است که درباره حسن و قبح افعال و بایدها و نبایدهای آدمی حکم می‌کند، مانند این که «عدالت نیکو است.» و «باید راست گفت.» اکنون این سؤال مطرح است که آیا ابتدا باید به مسائل هستی‌شناسی توجه داشت بعد به اخلاق، یا این برعکس، به تعبیری دیگر آیا ما ابتدا باید خدا و صفات او را ثابت کنیم تا بتوانیم مسائل اخلاقی را کشف کنیم، یا باید ابتدا به مسائل اخلاقی توجه کنیم و سپس مسائل اصلی علم کلام را اثبات نماییم؟ یا عقیده سوّمی صحیح است که ما برای اثبات و دفاع از عقاید دینی، هم به مسائل عقل نظری و هم مسائل عقل عملی باید توجه داشته باشیم. این مسائل را در عناوین ذیل بحث می‌کنیم.

علم کلام مقدم بر اخلاق

برخی از متدینان عقیده دارند که علم کلام مقدم بر علم اخلاق است. این گروه بر آنند که ما ابتدا باید وجود خدا و صفات او را اثبات نماییم و سپس از طریق صفات الهی، ضرورت بعثت انبیا و نزول کتاب آسمانی، ثابت شود و آن‌گاه خدا خوبی‌ها و بدی‌ها، و بایدها و نبایدها را از طریق کتاب‌های آسمانی به آگاهی انسان برساند. در نتیجه خداشناسی مقدم بر اخلاق و عقل نظری، مقدم بر عقل عملی است. این عقیده هم در جهان غرب و هم در جهان اسلام، طرفدارانی دارد که به اختصار آن را توضیح می‌دهیم. کسانی که علم کلام و خداشناسی نظری و عقلی را مقدم بر علم اخلاق می‌دانند، معتقدند چیزی از نظر اخلاقی خوب و صحیح است که خداوند آن را امر کند و هر چیزی را که خدا نهی کند، بد و نادرست است. (Adams, 1996, p.527).

فراتر از حکم و خواست الهی، هیچ واقعیت دیگری حتی عقل، نمی‌تواند مبنای حکم اخلاقی قرار گیرد. بر اساس این نظریه ملاک حسن و قبح افعال، همان امر و نهی خدا است و صرف نظر از اوامر و نواهی خدا، خوبی و بدی وجود ندارد. از این رو، این گروه منکر حسن و قبح ذاتی افعال هستند پس این که «عدل و راستگویی خوب است» و «ظلم و دروغگویی بد و قبیح است» فقط به دلیل آن است که خدا فرمان داده است. اگر خدا نبود و

یا اگر خدا بود ولی امر و نهی نمی‌کرد، هیچ فرقی میان اعمال یادشده نبود و عقل ما نمی‌توانست خوبی و بدی افعال را تمییز دهد. (جرجانی، ۱۴۱۵ق: ص ۱۸۵؛ فخر رازی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ص ۲۹) این نظریه در غرب، نظریه فرمان اخلاقی (divine command theory) و در حوزه اسلام به نام اشاعره و نظریه حسن و قبح شرعی نام گرفته است.

نقد و بررسی:

منتقدان این نظریه عقیده دارند که آدمی نمی‌تواند تمام اصول و گزاره‌های اخلاقی و به تعبیری حسن و قبح تمام افعال را از اوامر و نواهی خدا بگیرد. عقل پیش از فرمان خدا این توانایی را دارد که به حسن و قبح پاره‌ای از افعال حکم کند که دلایل آن‌ها به شرح ذیل است.

۱. اگر سؤال شود که به چه دلیل من باید از خدا تبعیت کنم؟ جواب داده می‌شود که چون خدا خیر محض و کمال مطلق است. اگر در همین جواب دقت شود، ما به یک حکم اخلاقی مستقل از خدا اذعان کرده‌ایم. تبعیت از کمال مطلق و خیر محض، خوب است. بنابراین ما ناگزیریم که به یک حکم اخلاقی مستقل از فرامین خدا اذعان کنیم. اگر عقل ما می‌تواند به یک حکم اخلاقی مستقل از فرامین خدا دسترسی پیدا کند، چرا نتواند احکامی مشابه صادر کند.

۲. اگر خوبی و بدی همه افعال آدمی مبتنی بر اوامر و نواهی الهی باشد، ما هیچ راهی برای اثبات خوبی و بدی اوامر و نواهی الهی نداریم؛ زیرا اگر بخواهیم زشتی و زیبایی افعال را از طریق دین و یا اوامر و نواهی الهی به دست آوریم، باید پیش از آن ثابت کنیم که اخبار پیامبران، بلکه اخبار خداوند، صحیح و به دور از کذب است. یعنی قبلاً اثبات کنیم که دروغ‌گویی، از نظر عقل قبیح و زشت است و خداوند و پیامبران از چنین زشتی پیراسته‌اند (ضیائی‌فر، ۱۳۸۲: ص ۳۹). خواجه نصیر طوسی این استدلال را با این تعبیر بیان می‌کند: لَاتَنْفَاهِمَا مُطْلَقًا لَوْ تَبَيَّنَا شَرْعًا؛ اگر حسن و قبح عقلی نباشد، شرعی هم ثابت نمی‌شود، زیرا از آنجا که دروغ گفتن قبیح نیست، اگر پیامبری هم که نبوت او ثابت شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، نمی‌توان از او قبول کرد، زیرا که شاید او دروغ گوید. و نیز پیامبری او هم ثابت نمی‌شود، چون خلاف حکمت، برخدا قبیح نیست و تصدیق دروغ‌گو نیز قبیح نیست و بعید نیست کسی که به دروغ دعوی نبوت کند و خدا به دست او معجزه جاری سازد و او را تصدیق نماید و او هم بسیاری از چیزها را که خدا منع نکرده یا امر نفرموده

برای مردم حرام و واجب گردانند. و به طور کلی، وقتی حسن و قبح عقلی نباشد، تمام این احتمالات روا است. (طوسی، ۱۳۹۸ ق: ص ۴۲۳)

۳. از آیات قرآنی و روایات اسلامی به خوبی بر می آید که حسن و قبح بعضی از افعال ذاتی و با قطع نظر از دستور شارع است و شارع به افعالی که در واقع نیکو و خوب است، فرمان داده و از افعالی که در واقع ناپسند و بد است، باز می دارد و عقل و وجدان آدمی را به داوری دعوت می کند:

۱. وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (شمس (۹۱): ۷ و ۸).
- قسم به جان آدمی و آن کسی که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.
۲. أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ (ص (۳۸): ۲۸).
- یا مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم.
۳. هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (الرحمن (۵۵): ۶۰).
- آیا پاداش احسان چیزی جز احسان است.
۴. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (نحل (۱۶): ۹۰).

همانا، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و از ستمکاری باز می دارد به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.

۵. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ (اعراف (۷): ۳۳).
- بگو: پروردگار من فقط زشتکاری ها را، چه آشکار و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است.

۶. يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ (اعراف (۷): ۱۵۷).
- پیامبر خدا مردم را به کاری پسندیده و معروف امر می کند و از کارهای ناپسند و منکر نهی می کند.
۷. وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ آمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ (اعراف (۷): ۲۸).

هنگامی که کار ناشایسته و عمل زشتی انجام می دهند می گویند پدران ما این اعمال را انجام داده اند و خداوند، ما را به آن ها امر کرده است. بگو خداوند به کارهای ناروا امر نمی کند. در آیه دوم، خداوند با استفهام انکاری سؤال می کند آیا ما صالحان و مفسدان را در یک

ردیف قرار دهیم؟! یعنی هرگز ما چنین نخواهیم کرد. زیرا این کار مناسب با مقام عدل و حکمت خداوند نیست. همین معنا در آیه سوم به طور روشن تری مطرح است که آیا جزای احسان چیزی غیر از احسان است. در آیات چهارم و پنجم و ششم، خداوند به یک مطلب اساسی توجه داده است و آن این که خدا و پیامبر او به اعمال نیک و مطابق عدل امر کرده و از کارهای ناپسند و ظلم و تعدی بر دیگران نهی می‌کنند. ظاهر این آیات، این است که همان معنایی که افراد بشر از عدالت و ظلم می‌فهمند و همان کارهایی که نزد همگان، معروف یا منکر به شمار می‌رود، امر و نهی الهی هستند، البته، ممکن است در پاره‌ای از موارد، معروف و منکر برای مردم مشتبه گردد؛ در این صورت پیامبران خدا معروف را از منکر جدا می‌کنند و به مردم می‌شناسانند.

به علاوه در ذیل آیه چهارم، می‌فرماید: «يَعْظُمُ لِعَلَّكُمْ تَذَكُّرُونَ» این تعییر، حاکی از آن است که امر الهی به عدل و احسان، و نهی او از فحشاء و منکر، جنبه یادآوری دارد و آدمی این خوبی‌ها و بدی‌ها را در سرشت خود آموخته است و خداوند در این آیه فقط به یادآوری آن اشاره می‌فرماید.

دلالت آیه هفتم گویاتر است؛ زیرا در قسمت اول آیه، به کارهای زشت و ناپسند اشاره شده است. کارهایی که ناپسندی و قبح آن بر دیگران و حتی خود آن‌ها معلوم بوده است؛ از این رو، وقتی مورد اعتراض واقع می‌شوند، جهت دفع اعتراض به روش نیاکان خود تمسک می‌جویند؛ و چون عمل نیاکان آن‌ها نیز به تنهایی نمی‌توانست توجیه‌گر کارهای آن‌ها باشد، می‌گفتند، خداوند نیز ما را به این اعمال دستور داده است. در ذیل آیه، گفتار مشرکان را مردود دانسته و امر خدا به اعمال ناروا را نفی می‌کند.

بنابراین، آیه بر آن دلالت دارد که مشرکان، کارهای ناشایست را مرتکب می‌شوند، یعنی نزد وجدان و عقل و فطرت خود به ناپسندی آن‌ها اذعان داشتند، آن‌گاه برای راضی کردن خود به آن دلایل متوسل می‌شوند.

همچنین در روایات به این نکته تصریح شده است:

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ وَلَمْ يُنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

و همانا خداوند تو را به کاری جز کار پسندیده دستور نداده و تو را از کاری مگر کار ناپسند باز نداشته است.

امام صادق(ع) می فرماید:

فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ ... وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۹)
پس مردم با عقل، خدای خویش را شناختند ... و به واسطه آن، کار پسندیده را از ناپسند
تشخیص دادند.

از مجموع آیات و روایات بر می آید که قرآن به خوبی و بدی اعمال، صرف نظر از امر
و نهی شارع، حکم می راند. امروزه طرفداران این نظریه در مقابل این دلایل، چنین پاسخ
داده اند که اوامر و نواهی خدا به دو صورت مطرح می گردد: ۱. از طریق کتب آسمانی که
خداوند آنها را از طریق پیامبران، در اختیار آدمی قرار می دهد. ۲. از طریق عقل که خداوند
برخی از اوامر و نواهی خود را در نفس آدمی نهاده است. بنابراین اگر آدمی، برخی از
خوبی ها و بدی ها را مستقل از کتب آسمانی، درک می کند، همان الهام های الهی است که
خدا به قلب آدمی الهام کرده است؛ قرآن در این باره می فرماید:

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا

«و قسم به جان آدمی و آن کسی که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا
(شر و خیرش) را به او الهام کرده است.»

بنابراین، حتی احکام عقلی هم با این نگرش، جز اوامر و نواهی الهی به شمار می روند
و در نتیجه می توان گفت که اخلاق متأخر از خداشناسی و علم کلام است. آدمی، ابتدا باید
خدا را بشناسد و سپس با چنین آگاهی به اوامر و نواهی اخلاقی، پی برد.
برخی از روایات اسلامی نیز تأکید می کنند که عقل همانند نقل راهنمای انسان به سوی
احکام الهی است و حکم آن همچون حکم شریعت معتبر است. برای نمونه:

۱. حضرت علی(ع) می فرماید: العقل رسول الحق (حکیمی و دیگران، ۱۳۶۰، ج ۱، ص

۴۵) «عقل پیام آور حق است.»

۲. امام صادق(ع) می فرماید:

العقل دليل المؤمن (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۶) «عقل، راهنمای مؤمن است.»

۳. امام کاظم(ع) می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و باطنی. حجت آشکار، رسولان و انبیا و

امامانند و اما حجت باطنی، عقل‌های مردمند.

از این روایات به خوبی برمی‌آید که خداوند دو رسول دارد؛ یکی رسول باطنی که عقل است و دیگری رسول ظاهری که انبیا و امامانند. و حکم هر دو آنها به یکسان معتبر است. بنابراین احکام عقل نیز جز اوامر و نواهی خدا است.

در همین مسأله بحث دیگری مطرح است که آیا برای شناخت خدا، نیازمند احکام اخلاقی و به تعبیری احکام عقل عملی نیز هستیم یا صرفاً باید از احکام عقل نظری مدد بگیریم؟ جواب این سؤال از خلال بحث‌های آینده روشن خواهد شد.

۲. اخلاق مقدم بر علم کلام است.

در تاریخ تفکر غرب شاید بتوان گفت که فیلسوف بزرگ آلمانی ایمانوئل کانت، مدافع چنین تفکری است. البته در تاریخ تفکر اسلامی نیز چنین گرایشی وجود دارد که به طور اجمال به آن اشاره خواهیم نمود.

کانت معتقد است که اخلاق مقدم بر علم کلام و الهیات است. ما از طریق اخلاق است که به دین و موضوعات اساسی آن یعنی خدا و جاودانگی نفس می‌رسیم نه برعکس. او در مقدمه چاپ اول دین در محدوده عقل محض نوشت:

اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان فاعل مختاری است که فقط از آن جهت که مختار است به واسطه عقل، خودش را به قوانین مطلق ملزم و تکلیف می‌کند، نه نیازمند تصور موجود دیگری بالای سر انسان است تا تکلیف خود را بفهمد و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از خود قانون تا به وظیفه خود عمل کند ... بنابراین، اخلاق به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودکفا و بی‌نیاز است. (kant, 1960, p, 3)

کانت بر اساس مبانی تفکر فلسفی خود، لزوماً به چنین نتایجی می‌رسید. او در حوزه عقل نظری بر آن است که شناخت انسان محدود به عالم تجربی است. به نظر او شناخت ترکیبی از ماده خارجی و صورت‌های ذهنی است و صورت‌های ذهنی هنگامی کاربرد صحیح دارند که فقط در حوزه تجربه به کار گرفته شوند. و چون تجربه ما محدود به پدیدارهای مادی است، خدا در حوزه عقل نظری کاملاً برای ما دست نیافتنی است. بنابراین هیچ شناختی در مورد خدا (وجود، ذات و اراده او) نداریم و هنگامی که تلاش می‌کنیم که برای مثال بفهمیم که خدا نسبت به ما چگونه بخشنده، مهربان و عادل است، گرفتار تناقض می‌شویم. از این رو ما نمی‌توانیم در حوزه عقل نظری نه در مورد خدا و نه

در مورد ارتباط او با خودمان، شناخت پیدا کنیم. (Ibid: pp 66- 102; kant. 1952: p 108)

در نتیجه هیچ الاهیات عقلانی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر الهیاتی که مبتنی بر اخلاق است. و چون در حوزه عقل نظری ما هیچ شناختی در مورد خدا نداریم، نمی‌توانیم هیچ تکالیفی نسبت به او داشته باشیم.

همچنین کانت از آنجا که در حوزه عقل عملی، اخلاق را بر اصل استقلال و خود مختاری اراده بنا کرده است، بدیهی است هر سلطه‌ای غیر از اراده، یعنی عواطف، ترس، امید، اقتدار امور طبیعی و ماورای طبیعی را برای اراده نفی کند و این دلیل اساسی است که چرا کانت اخلاق را بر دین و الاهیات مبتنی نکرده است.

کانت اوامر خدا را که در عهد عتیق و جدید مکتوب است، انکار نمی‌کند، بلکه صرفاً آن‌ها را به عنوان منابع قانون اخلاقی رد می‌کند. آن‌ها را به صورت پیشینی نمی‌توان شناخت؛ زیرا اصول اخلاقی زیادی را باید پیش فرض گرفت. حتی اگر خدا به ما فرمان مستقیم بدهد، این سؤال اخلاقی هنوز باقی است که آیا ما باید فرمان و امر خدا را اطاعت کنیم؟

هنگامی که کسی اظهار می‌دارد عملی را خدا فرمان داده است ما از قبل قضاوت می‌کنیم که آیا آن امر و فرمان مطابق با اصول اخلاقی است یا نه؟ این اصول اخلاقی مأخوذ از منبع دیگری غیر از فرمان الهی است. بنابراین اگر اراده خدا مبنای اخلاق قرار گیرد، ما، قبل از آن، نیاز به احکام اخلاقی دیگری برای توجیه چنین دیدگاهی داریم در نتیجه چنین مکتب اخلاقی ناقص خواهد بود (Liddell, 1970, p, 196).

کانت همچنین از راه اخلاق وجود خدا و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند، یعنی از طریق اخلاق، موضوع اساسی علم کلام را که خدا و دین است، اثبات می‌نماید که به اجمال آن را توضیح خواهیم داد.

استدلال اخلاقی بر وجود خدا

کانت بر اساس مبانی فلسفی خود تمام استدلال‌های نظری بر وجود خدا را انکار می‌کند و معتقد است که ما از طریق عقل نظری، توانایی شناخت موجودات غیرتجربی و از جمله خدا را نداریم ولی او از راه اخلاق وجود خدا را اثبات می‌نماید. از نظر کانت، انسان

موجودی اخلاقی است و اخلاقاً ملزم و مکلف است که خود را کامل کند و به برترین خیر (summum bonum) برساند، یعنی برترین خیر را تحصیل کند. از آنجا که بعید است امر مطلق، ندای کاذبی باشد، بنابراین، متعلق امر مطلق باید متحقق باشد.

این استدلال اخلاقی را می‌توان به این صورت نیز بیان کرد:

عقل ما به ما امر می‌کند که برترین خیر را طلب کنیم. برترین خیر شامل دو مؤلفه، یعنی فضیلت تام و سعادت است که توأمان هستند. هم‌چنین فضیلت، علت سعادت است و سعادت عبارت است از: هماهنگی بین طبیعت و اراده و میل انسان؛ به تعبیر دیگر حالت موجود عاقلی است در جهان که در سراسر وجودش همه چیز مطابق میل و اراده او صورت می‌گیرد. اما انسان نه خالق جهان است و نه قادر به نظم‌بخشی طبیعت، تا جهان را با میل و اراده خود هماهنگ کند تا بتواند سعادت متناسب با فضیلت را مهیا سازد.

بنابراین ما باید یک علت را برای کل طبیعت فرض کنیم که متمایز از طبیعت و در بردارندهٔ اساس و علت هماهنگی دقیق بین فضیلت و سعادت است که آن خدا است. (kant, 1956: p,128)

از مطالب فوق در باب کانت به خوبی روشن می‌گردد که او بر آن است که اخلاق مقدم بر دین و خدا، و در نتیجه علم کلام و الاهیات می‌باشد.

نقد و بررسی

کانت بر اساس مبانی فلسفی خود به چنین نتایجی رسید و مبنای فلسفی او، هم در حوزهٔ عقل نظری و هم در حوزهٔ عقل عملی با چالش و انتقاد جدی مواجه شده است. کانت بر آن بود که صورت‌های قوهٔ فاهمهٔ ذهن تنها هنگامی کاربرد صحیح دارند که در محدودهٔ تجربی به کار گرفته شوند. ولی خود کانت نیز به این امر ملتزم نبود و مقولات قوه فاهمه را به ساحت غیر تجربی واقعیات یعنی نومن و شی فی نفسه اطلاق نمود تا از اتهام ایده آلیسم بودن نجات پیدا کند ولی غافل از آن که بر اساس مبانی فلسفی او، اطلاق مقولات فاهمه بر ساحت غیر تجربی اشیاء صحیح نیست.

هم‌چنین کانت وجود خدا و فرامین او را ناسازگار با خودمختاری آدمی می‌داند. او به این نکته توجه نداشته است که اگر آدمی با اختیار خود به فرامین خدا گردن بنهد، چنین امری با خودمختاری آدمی، ناسازگار نیست، زیرا که بر اساس عقیده کانت، خدا عقل نامتناهی است و تبعیت از عقل نامتناهی یکی از احکام عقل عملی است که از سر اختیار

ناشی شده است.

دیدگاه متفکران اسلامی

برخی از متفکران اسلامی بعضی از احکام عقل عملی نظیر نیکویی شکر منعم را مبنای اثبات بسیاری از مسائل عقل نظری، نظیر وجوب معرفت خداوند و صفات وی و ... دانسته‌اند و حتی برخی از متفکران، نظیر امام خمینی، لزوم شکر منعم را از احکام فطری دانسته است. ایشان در این باره می‌فرماید:

۸۵

بیت

نسبت علم کلام و اخلاق

از امور فطریه که هر انسان جبلة و فطرة بدان حکم می‌کند، احترام منعم است و هر کسی در کتاب ذات خود اگر تأملی کند می‌بیند که مسطور است که باید از کسی که به انسان نعمتی داده احترام کند و معلوم است هر چه نعمت بزرگ‌تر باشد و منعم در آن بی‌غرض‌تر باشد، احترامش در نظر فطرت لازم‌تر و بیش‌تر است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ص ۹).

علامه حلی در این باره می‌گوید:

حق این است وجوب شناخت خدا از حکم خرد سرچشمه می‌گیرد زیرا: اولاً، شکرگزاری نعمت از واجبات عقلی است و آثار نعمت بر ما ظاهر می‌باشد. از این جهت لازم است از اعطا کننده نعمت سپاسگزاری کنیم و سپاسگزاری، بدون شناخت او امکان‌پذیر نیست. ثانیاً، شناخت خدا برطرف کننده خوف و ترس است که از اختلاف درباره وجود خدا پدید آید و دفع چنین ضرر با اهمیت، ضروری است (مظفر، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۲۳۱؛ سبحانی، ۱۳۸۲: ص ۱۴۰). از مطالب پیشین به‌خوبی بر می‌آید که گزاره «شکر منعم نیکو و حسن است» مبنای شناخت خدا و صفات او و ... می‌باشد. بنابراین اگر این گزاره را یک گزاره عقل عملی و اخلاقی بدانیم در این صورت اخلاق مقدم بر علم کلام می‌شود.

آیات و روایات نیز بر شکر منعم دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱. هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (الرحمن) (۵۵): ۶۰.

آیا پاداش احسان چیزی جز احسان است.

۲. فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (نحل) (۱۶): ۱۱۴.

پس از آن چه خدا شما را روزی کرده است حلال (و) پاکیزه بخورید، اگر تنها او را می‌پرستید، و نعمت خدا را شکرگزاری.

۳. اول ما يجب عليكم لله سبحانه شکر ایادیه و ابتغاء مرضیه (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۲:

ج ۵، ص ۱۳۹)

مهم‌ترین واجبی که بر عهده شما است شکر نعمت‌های الهی و پیروی از خواسته‌های او است.

بنابراین از آیات و روایات به روشنی، حسن شکر منعم استفاده می‌شود، یعنی علاوه بر این که عقل به صورت فطری بر آن حکم می‌کند، خداوند نیز این حکم عقلی را تأیید می‌نماید. یکی از مقدمات شکر منعم این است که منعم را بشناسیم تا بتوانیم او را شکرگزار باشیم. از این رو وجوب معرفت خدا مبتنی بر این گزاره اخلاقی و یا عقل عملی است. البته برخی از متفکران اسلامی هر چند ممکن است حکم عقل عملی و یا اخلاقی را مقدم بر الاهیات و خداشناسی بدانند ولی برخلاف کانت، عقل نظری را نیز بر شناخت خدا و صفات او و ... توانا می‌دانند. اما مشهور متفکران و متکلمان اسلامی، علم کلام و یا خداشناسی نظری را مقدم بر اخلاق می‌دانند ولی ممکن است گفت که می‌توان مبنای علم کلام را عقل عملی و اخلاق دانست. البته در کلمات امام خمینی، تعابیری وجود دارد که می‌تواند شاهدی بر استدلال اخلاقی بر وجود خدا و اثبات معاد و جهان آخرت باشد.

اثبات وجود خدا از راه اخلاق

امام خمینی می‌فرمایند:

یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان مخمر بر آن هستند ... فطرت عشق به کمال است. قلب انسان‌ها متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یکجهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم (امام خمینی، ۱۳۷۸ ش: ص ۱۸۲).

و بر اساس برهان تضایف از آنجا که محبت به کمال مطلق در انسان وجود دارد، محبوب که کمال مطلق است باید وجود داشته باشد.

استدلال اخلاقی بر وجود معاد

امام خمینی در این باره می‌فرماید:

یکی از فطرت‌های الاهیة که مفطور شده‌اند جمیع عائله بشر و سلسله انسان بر آن، فطرت عشق به راحت است ... چون راحتی مطلق در این عالم یافت نمی‌شود ... پس ناچار در دار تحقق و عالم وجود باید عالمی باشد که راحتی او منسوب به رنج و تعب نباشد ... و آن

دار نعیم و عالم کرامت ذات مقدس است (همان: ص ۱۸۶)

باز امام خمینی در اثبات معاد از برهان تضایف بهره جسته است.

بنابراین، براساس دیدگاه امام خمینی اگر احکام فطرت را احکام عقل عملی بدانیم، می‌توانیم از این احکام نظیر «ما طالب کمال مطلق هستیم»، یا «ما طالب راحتی مطلق هستیم»، متعلقات آنها را که خدا و معاد است، اثبات کنیم. و در نتیجه براساس دیدگاه امام خمینی می‌توان از احکام اخلاقی، خدا و معاد و مسائل دیگر دین را اثبات نمود. پس به نظر امام خمینی اخلاق می‌تواند به دین رهنمون گردد و این احکام اخلاقی نیز وابسته به دین نیست. این دیدگاه شبیه دیدگاه کانت می‌باشد. البته باید توجه داشت که امام خمینی برخلاف عقیده کانت بر آن است که می‌توانیم از طریق عقل نظری امور غیر مادی، از جمله خدا و نفس انسانی را اثبات کنیم. هم‌چنین امام خمینی بر خلاف کانت عقیده ندارد که تمامی امور اخلاقی را بتوان مستقل از دین درک کرد. هم‌چنین از دیدگاه امام خمینی اخلاق و گزاره‌های عقل عملی مقدم بر علم کلام و خداشناسی است. البته این بحث وجود دارد که آیا خود گزاره‌های اخلاقی از واقع حکایت می‌کنند یا صرف انشای عقل یا خدا هستند؟ که مجال دیگری می‌طلبد. فقط به‌طور اجمال اشاره می‌کنیم که بسیاری از عالمان اخلاق اعتقاد دارند که خود احکام اخلاقی، تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامریه هستند و حکایت از واقع می‌کنند؛ یعنی وقتی خداوند اعمال مانند نماز و روزه را نیکو و واجب می‌گرداند، در واقع، این اعمال اثر وضعی واقعی دارند.

نتیجه‌گیری: از مطالب پیشین به روشنی نتیجه می‌شود که در باب نسبت علم کلام و اخلاق، برخی گزاره‌های اخلاقی و عقل عملی، مقدم بر علم کلام و خداشناسی استدلالی و نظری است. البته این دیدگاه بر خلاف نظر کانت به این معنا نیست که عقل نظری از بحث و بررسی در حوزه مسائل علم کلام، یعنی خدا و صفات او و ... عاجز است. هم‌چنین روشن شد که هر چند برخی از گزاره‌های اخلاقی بر علم کلام مقدم‌اند، ولی این سخن بدین معنا نیست که می‌توانیم بدون وحی، به تمام گزاره‌های اخلاقی پی‌بیریم.

منابع و مأخذ

قرآن.

نهج البلاغه.

۱. امام خمینی، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۲. جرجانی، علی، شرح المواقف، قم، الشریف الرضی، دوم، ۱۴۱۵ ق.
۳. حکیمی، محمدرضا و دیگران، الحیة، تهران، دائرة الطباعة و النشر، سوم، ۱۳۶۰.
۴. رازی، محمد (امام فخر رازی)، المحصول فی علم الاصول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق.
۵. سبحانی، جعفر، حسن و قبح عقلی، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲ ش.
۶. ضیایی فر، سعید، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۷. طوسی، محمد (خواجه نصیر الدین)، کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد، با شرح آیت الله شعرانی، تهران، انتشارات کتابفروش اسلامی، ۱۳۹۸ ق.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۹. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹ ش، ج ۲.
۱۰. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، قم، انتشارات بصیرتی، دوم، ۱۳۹۵ ق.
11. Adams. Robert, "Ethics and commands of God", in: *philosophy of religion*, ed: Michael Peterson , ... Oxford University Press, 1996.
12. Kant, Immanuel, *Religion within the Limits of Reason Alone*, tr with an Introduction and notes by Green, T.M, Aabbott, in: great book of the western world, Encyclopedia Britannica Ine vol,42.
13. Liddel, B.E.A, *Kant on the foundation of morality*, Bloomington and London, Indian University Press, 1970.